

تعبیر کنایه در زبان فارسی بر مبنای دیدگاهی ادراکی

راحله گندمکار^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۸

چکیده

کنایه در سنت مطالعه بلاغت به سخنی اطلاق می‌شود که دارای دو معنی است و مخاطب با توجه به شرایط از مفهوم صریح آن به مفهوم ضمنی‌اش پی می‌برد. نگاهی به پیشینه مطالعه کنایه نشان می‌دهد که این صنعت که امروزه دیگر صرفاً محدود به حوزه ادب نیست و در گفت‌وگوهای روزمره سخنگویان کاربرد عام دارد، همواره با فرایندهای دیگری نظیر استعاره، مجاز، معنی ضمنی و جز آن خلط شده است. در مقاله حاضر، ضمن اشاره به این همپوشی‌ها به دنبال آنیم تا تعریف مشخص و مستقلی از کنایه به دست دهیم. به‌ویژه می‌کوشیم تا از منظر تحلیلی - توصیفی و به کمک داده‌های متعدد از جملات روزمره سخنگویان زبان در چارچوب نگرشی ادراکی به بررسی چگونگی درک و تعبیر کنایه بپردازیم. این پژوهش نشان می‌دهد که سخنگویان با تکیه بر اطلاعات بافت‌های ادراکی، اعم از بافت زبانی یا بافت A، بافت موقعیتی یا B و اطلاعات از پیش موجود در حافظه یا بافت C کنایه را تعبیر می‌کنند. در این میان، وجود اطلاعی خاص در بافت C نقشی عمده ایفا می‌کند که براساس آن، هر جمله‌ای را می‌توان در معنی متناقضش تعبیر کرد.

واژگان کلیدی: کنایه، دیدگاه ادراکی، بافت ادراکی، تعبیر معنایی

۱- مقدمه

در سنت مطالعه فنون بلاغت، «کنایه» در قالب دو مفهوم مطرح می‌شود؛ یکی در مفهومی کلی که براساس آن، سخنی کنایی در نظر گرفته می‌شود که دارای دو معنی است و به هنگام کاربرد، مخاطب با توجه به معنی صریح آن پی به مفهوم ضمنی‌اش می‌برد و دیگری در مفهومی تخصیصی که همان «استعاره عنادیه» است. برای نمونه، عباسپور (۱۳۸۱: ۸۴) به این نکته اشاره دارد که در «استعاره عنادیه» جمع مستعارمنه و مستعارله ممکن نباشد. او در این مورد «عجب آدم دست‌ودلبازی است» را برای اشاره به «شخصی خسیس» نمونه می‌آورد و سپس ما همین نمونه را در بیان و معانی (شمیسا، ۱۳۷۴: ۹۶) برای طرح درمورد کنایه می‌بینیم. حتی در مجموعه وسیعی از درسنامه‌های معانی و بیان برای همین شگرد از اصطلاح «استعاره تهکمیه» نیز بهره گرفته‌اند (کزازی، ۱۳۷۳). به عنوان مثال، وقتی مخاطب با شنیدن جمله «رئیس آن اداره آدم اتوکشیده‌ای است» درمی‌یابد که «رئیس آن اداره آدم شق‌ورقی است» با مفهوم «کلی» کنایه روبه‌رویم و در جمله‌ای نظیر «قدبلنده هم آمد» در معنی «آدمی قدکوتاه» با مفهوم «تخصیصی» کنایه سروکار داریم.

بررسی مطالعات حیطه ادب فارسی نشان می‌دهد که این شگرد پرکاربرد در مکالمات روزمره سخنگویان زبان با مفاهیم و فرایندهای دیگری خلط شده‌است و در نهایت، همپوشی‌های به وجود آمده مانع شده که تعریف مشخص، دقیق و مستقلی برای «کنایه» ارائه شود، به گونه‌ای که بتوان آن را از معنی ضمنی، مجاز، استعاره و جز آن متمایز کرد. در نوشته حاضر برآنیم تا نخست به طرح این همپوشی‌ها پردازیم و مرز نادقیق «کنایه» را در سنت مطالعات ادب فارسی به تصویر بکشیم و از این رهگذر ضمن بررسی این فرایند در حوزه زبان‌شناسی و به ویژه معنی‌شناسی، تعریف مشخصی از آن به دست دهیم و در گام بعد، تعبیر «کنایه» را از منظری ادراکی بررسی کنیم تا معلوم شود سخنگویان زبان فارسی به این فرایند چگونه امکان تعبیر می‌دهند.

نگارنده به سه دلیل عمده در اینجا قصد ندارد به معرفی و تشریح مفصل فرایندهای استعاره، مجاز، معنی ضمنی و جز آن پردازد: نخست آنکه هر یک از این فرایندها از دیرباز در مجموعه وسیعی از پژوهش‌ها و آثار معرفی و بررسی شده‌اند و ذکر حتی مختصری از هر یک، مجال خاص خود را می‌طلبد که از حوصله نوشته حاضر خارج است؛ دوم آنکه در برخی موارد، در باب تعاریف هر کدام از این فرایندها، انواع آنها و چگونگی عملکردشان در میان متخصصان

اتفاق نظر وجود ندارد و همین مسأله منجر به بروز همپوشی میان آنها شده‌است؛ و در نهایت اینکه هدف نوشته حاضر به‌ویژه بررسی و تبیین چگونگی تعبیر کنایه است، به همین دلیل، نگارنده می‌کوشد توجهش را تنها بر آن جنبه‌هایی از این فرایندها معطوف سازد که منجر به همپوشانی شده‌اند. برای نیل به این هدف، در بخش دوم نوشته حاضر به طرح همپوشی‌های تعاریف کنایه خواهیم پرداخت و این موارد همپوشی را در قالب پیشینه مطالعه کنایه در سنت مطالعات ادب فارسی و زبان‌شناسی به دست خواهیم داد. برای ارائه تحلیلی ادراکی از چگونگی تعبیر کنایه لازم است تا نگاهی کلی به مبانی دیدگاه ادراکی بیندازیم، به همین دلیل، بخش سوم مقاله به این مهم اختصاص می‌یابد. در بخش چهارم، تعبیر کنایه به همراه نمونه‌های متعددی از زبان فارسی بررسی می‌شود و در بخش پنجم از مباحث مطرح‌شده، نتیجه‌گیری خواهیم کرد. از آنجا که نویسنده قصد دارد از منظر یکی از رویکردهای زبان‌شناسی، تحت عنوان معنی‌شناسی ادراکی مسئله حاضر را بررسی کند و این موضوع را در قالب جملات روزمره سخنگویان فارسی‌زبان تحلیل نماید، از ارائه نمونه‌های مختلف در حوزه ادبیات اجتناب کرده و صرفاً به ذکر نمونه ادبی روشن و ساده‌ای بسنده کرده‌است تا امکان قیاس‌بازنمایی این فرایند در هر دو گونه زبان، یعنی گونه ادبی و گونه گفتاری روزمره فراهم آید. پژوهش حاضر به شیوه توصیفی - تحلیلی و به کمک منابع کتابخانه‌ای به رشته تحریر درخواهد آمد. نگارنده سعی بر آن دارد تا برای روشن‌تر شدن مطالب، با تکیه بر ششم زبانی و با استفاده از فرهنگ سخن (۱۳۸۱)، نمونه‌های متعددی را از جملات روزمره سخنگویان فارسی‌زبان ارائه دهد.

۲- پیشینه مطالعات و همپوشی تعاریف کنایه

ابوعبیده معمر بن المثنی هر نوع عدم تصریحی را از مقوله کنایه می‌داند، حتی ضمیر (به نقل از ذوالفقاری، ۱۳۸۷: ۱۱۲). رجایی (۱۳۵۳) کنایه را در لغت به معنی ترک تصریح و در اصطلاح به معنی ذکر ملزوم و اراده لازم یا ذکر لازم و اراده ملزوم می‌داند.

شمیسا (۱۳۷۰: ۲۳۵) کنایه را عبارت یا جمله‌ای معرفی می‌کند که منظور گوینده، معنی ظاهری آن نیست، اما قرینه روشنی وجود ندارد که مخاطب را از معنی ظاهری متوجه معنی باطنی کند. به این ترتیب، کنایه دو وجه دارد و منظور گوینده وجه دور است. برای نمونه، در «آب در هاون کوبیدن» در معنی غیرحقیقی «کار بیهوده»، جمع معانی واحدهای «آب»، «در»، «هاون» و «کوبیدن» چنین معنایی به دست نمی‌دهد و البته قرینه‌ای نیز وجود ندارد

که نشان دهد منظور گوینده، کوبیدن آب در هاون است. بنابراین، ذهن انسان بعد از کمی اندیشیدن درمی‌یابد که نمی‌توان آب را کوبید، پس این مفهوم غیرحقیقی به دست می‌آید. به عنوان نمونه‌های دیگری از این نوع می‌توان به «پنبه از گوش درآوردن»، «پا در هوا بودن» و «سر فرود آوردن» اشاره کرد.

وحیدیان کامیار (۱۳۷۵) کنایه را در کنار استعاره و تمثیل، از برجسته‌ترین ابزارهای زیبایی‌آفرینی در شعر می‌داند و معتقد است کنایه ذکر لازم است و اراده ملزوم با جواز اراده لازم. در واقع، او آوردن ملازم یا یکی از ملازم‌های یک معنی به جای خود آن معنی را کنایه می‌داند. برای نمونه، به باور او، در «لشکریان دشمن سپر انداختند»، ابتدا تصویر سپر انداختن در ذهن نقش می‌بندد و سپس، تصور مفهوم تسلیم شدن ایجاد می‌شود. او «دو بُعدی بودن»، «تصویرگری»، «عینیت بخشیدن به ذهنیت»، «ابهام»، «آوردن جزء و اراده کل»، «ایجاز»، «مبالغه»، «غرابت و آشنایی‌زدایی» و «استدلال» را به عنوان ویژگی‌های اصلی کنایه معرفی و بررسی می‌کند.

در فرهنگنامه ادبی فارسی؛ گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی (دانشنامه ادب فارسی)، «کنایه» معادل اصطلاحات انگلیسی *antonomasia*, *metonymy*, *kenning* و *symbolic statement* در نظر گرفته شده و در قالب سخنی تعریف شده که دارای دو معنی است: یکی معنایی که به ذهن نزدیک است و دیگری معنایی که دور از ذهن است و گوینده آن را به شکلی مطرح می‌کند که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور رهنمون می‌شود (عباسپور، ۱۳۸۱: ۱۱۶۴). بر این اساس، نمونه‌هایی نظیر (۱) تا (۵) برای اشاره به کنایه مطرح می‌شوند:

- (۱) فلانی دندان‌های ما را شمرده. ← فلانی از ضعف‌های ما خبر دارد و به سود خود از آنها استفاده می‌کند.
- (۲) سرکیسه را شل کن. ← خرج کن.
- (۳) سیم‌های فلانی قاطی کرده. ← فلانی دیوانه شده و حالت عادی ندارد.
- (۴) فلانی را سوسک کردند. ← فلانی را کوچک و خوار کردند.
- (۵) فلانی طاقچه‌بالا می‌گذارد. ← فلانی فخرفروشی می‌کند.
- (۶) بزرگی بایدت دل در سخا بند سر کیسه به برگ گندنا بند (نظامی)

براساس تعریف ارائه‌شده از کنایه، در نمونه‌های (۱) تا (۶)، جمله‌ای که پس از پیکان قرار گرفته‌است، معنی دور از ذهن در نظر گرفته می‌شود. در چنین شرایطی، جمله کنایی را که به

جای معنی اصلی ارائه شده است، «مکنی» و معنی اصلی را که به جایش عبارت کنایه آمده است، «مکنی‌عنه» می‌نامند. به این ترتیب، مثلاً در مثال (۴) «فلانی را سوسک کردند» مکنی و «فلانی را کوچک و خوار کردند» مکنی‌عنه به حساب می‌آید، یا در نمونه (۵) «فلانی طاقچه‌بالا می‌گذارد» مکنی و «فلانی فخرفروشی می‌کند» مکنی‌عنه محسوب می‌شود. در نمونه (۶) اگر مخاطب بداند که «برگ گندنا» محکم نیست، درمی‌یابد که مصراع دوم این نمونه در همان مفهوم نمونه (۲) کاربرد می‌یابد.

در همین سنت مطالعه، کنایه از منظرهای مختلفی بررسی و به انواع متعددی تقسیم می‌شود که به طور خلاصه از این قرارند (عباسپور، ۱۳۸۱: ۱۱۶۴-۱۱۶۵):

نخست، کنایه از موصوف؛ یعنی شرایطی که در آن (الف) صفتی را با کنایه به موصوفی اختصاص می‌دهند، مثلاً «ملک سلیمان» کنایه از «سرزمین فارس» است و (ب) چند صفت یا جمله که ذهن را متوجه مکنی‌عنه می‌کند، به عنوان مثال، «عروس ارغنون‌ران» که کنایه از «زهره» است.

دوم، کنایه از صفت، مانند «بی‌نمکی» که کنایه از «بی‌مزه بودن» است.

سوم کنایه از فعل، مانند «لنگر افکندن» که کنایه از «توقف کردن» است.

کنایه از نظر انتقال معنی از معنی نزدیک به معنی دور نیز به دو نوع «کنایه قریب» و «کنایه بعید» تقسیم می‌شود. کنایه قریب که بی‌واسطه صورت می‌گیرد، خود قابل تفکیک به دو نوع «کنایه واضح» و «کنایه خفی» است. به عنوان مثال، «تنگ‌چشمی» در معنی «کوته‌نظری و پستی» کنایه واضح و «ریش‌گاو» در معنی «شخص نادان» کنایه خفی به حساب می‌آید. به عنوان نمونه‌ای از کنایه بعید نیز که با واسطه صورت می‌گیرد می‌توان به «بستن سر کیسه با برگ گندنا» اشاره کرد که کنایه از «شل بودن و درست بسته نشدن کیسه» است (همان).

کنایه از نظر رابطه میان مکنی و مکنی‌عنه شامل تلویح، تعریض، رمز، ایما، کنایه در طنز و کنایه با پایه عرفی، قومی و ملی می‌شود (همان).

با نگاهی به نمونه‌های مطرح‌شده می‌توان ادعا کرد که کنایه جمله‌ای است که دارای مفهومی ضمنی است. به عبارت دیگر، کنایه جمله‌ای است که مفهوم آن از مجموع معانی واحدهای تشکیل‌دهنده‌اش به دست نمی‌آید. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، چنین تعریفی، کنایه را از سایر جملات اصطلاحی جدا نمی‌کند.

ذوالفقاری (۱۳۸۷) می‌کوشد به تمایزات کنایه با مثل بپردازد و ویژگی‌های هر یک را تبیین نماید. به باور او، در سنت مطالعات ادب، کنایه از ویژگی‌هایی برخوردار است که به شکلی خلاصه از این قرارند: (الف) رواج دارند؛ (ب) معنی مجازی و غیرحقیقی دارند؛ (پ) کوتاه‌اند؛ (ت) جنبه اندرزی ندارند؛ (ث) جنبه تشبیهی و استعاری ندارند؛ (ج) مدخلی از لغت‌نامه محسوب می‌شوند (۱۳۸۷: ۱۱۵).

آنچه در سنت مطالعات زبان‌شناسی از «کنایه» مدنظر است، همان چیزی است که در سنت مطالعات ادب معادل اصطلاح انگلیسی irony و تحت عنوان «آیرونی» معرفی شده‌است. آیرونی که برگرفته از واژه یونانی eironeia و به معنی «ریا و برخلاف واقع نشان دادن» است، شگردی در نظر گرفته می‌شود که براساس آن، لفظی در معنی عکس خود به کار می‌رود (عباسپور، ۱۳۸۱: ۱۵). بر این اساس، آیرونی به چند نوع تقسیم شده‌است که عبارت‌اند از آیرونی کلامی، نمایشی، ساختاری، موقعیت، تقدیر، رمانتیک و سقراطی. از این میان، آیرونی کلامی و آیرونی موقعیت دو نوعی‌اند که در این پژوهش مدنظر قرار گرفته‌اند. بنابراین به ارائه تعریفی از این دو بسنده می‌کنیم. بر حسب سنت، در آیرونی کلامی میان آنچه گفته می‌شود و آنچه واقعاً معنی می‌دهد، مغایرت دیده می‌شود. نمونه (۷) در ادب فارسی این نوع را بازنمایی می‌کند (همان: ۱۶):

(۷) کردهام توبه به دست صنمی باده‌فروش

که دگر می‌نخورم بی رخ بزم‌آرایی (حافظ)

در نمونه (۷)، در «توبه کردن به دست صنمی باده‌فروش» و همچنین میان مصراع اول و دوم، آیرونی کلامی دیده می‌شود (عباسپور، ۱۳۸۱: ۱۶). آیرونی موقعیت که معادل situational irony در نظر گرفته شده، نوعی است که در آن شاهد چرخش غیرمنتظره رخدادها هستیم؛ یعنی میان آنچه فرد توقع دارد و آنچه در عمل رخ می‌دهد ناهمخوانی وجود دارد (همان).

در سنت مطالعه بیان، با نمونه‌هایی روبه‌رو می‌شویم که تحت عنوان «مجاز به علاقه تضاد» معرفی شده‌اند. به عنوان مثال، وقتی گوینده‌ای جمله «آخه باهوش! چرا آدرس اشتباه نوشتی روی پاکت!» را به زبان می‌آورد و منظورش این است که «آخه خنگ! چرا آدرس اشتباه نوشتی روی پاکت!»، واژه «باهوش» در معنی متضادش یعنی «خنگ» به کار رفته‌است.

واقعیت این است که چنین علاقه‌ای اساساً با تعریف سنتی علاقه سازگار نیست. برحسب سنت، در جریان مجاز، واحدی از جمله حذف می‌شود و معنی خود را به واحد همنشین انتقال می‌دهد. در این صورت، واحدی که در جمله حضور دارد، هم در معنی خود و هم در معنی واحد محذوف به کار می‌رود. در چنین شرایطی، به رابطه میان واحد حاضر در جمله و واحد محذوف، «علاقه» گفته می‌شود (صفوی، ۱۳۹۵: ۳۵۵). برای نمونه، در جمله «برو قابلمه برنج رو خاموش کن»، «شعله زیر» قابلمه مد نظر بوده که از جمله حذف شده‌است. از این نوع علاقه تحت عنوان «علاقه مجاورت» یاد می‌شود.

از منظر نگرش ادراکی، آنچه در جریان مجاز رخ می‌دهد، در واقع نوعی «کاهش» است که با حذف تفاوت دارد و در پی آن، واحدی از جمله کنار گذاشته می‌شود، اما با توجه به واحدهای موجود در جمله می‌توان پی به معنی واحد کاهش‌یافته برد. ما در بخش ۲-۳ به بررسی این تفاوت خواهیم پرداخت. به هر حال، ما خواه مجاز را از منظر سنتی، نوعی علاقه در نظر بگیریم و خواه از منظر ادراکی، نوعی کاهش بدانیم، در هر صورت، آنچه تحت عنوان علاقه تضاد معرفی شده‌است اساساً از جنس علاقه نیست، زیرا اگر قرار باشد مثلاً «باهوش» را در معنی متضادش یعنی «خنگ» در نظر بگیریم، اصلاً واحدی از جمله حذف نشده‌است که مجاز رخ داده باشد و رابطه علاقه شکل بگیرد. بنابراین، آنچه علاقه تضاد نامیده شده‌است، ظاهراً همانی است که برخی استعاره عنادیه نامیده‌اند و ما در بخش ۲-۲ به بررسی‌اش خواهیم پرداخت.

تا به اینجا معلوم می‌شود که اطلاق برچسب «کنایه» به مجموعه‌ای از فرایندها که می‌توانند به طور مستقل در قالب استعاره، مجاز، معنی ضمنی، اصطلاح، ضرب‌المثل و جز آن دسته‌بندی شوند، سبب بروز ابهام و سرگردانی شده‌است. آنچه در زبان‌شناسی تحت عنوان «کنایه» مد نظر قرار می‌گیرد، فرایندی است که در مطالعات ادب «آیرونی» نامیده شده‌است، هرچند در این میان، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که در ادامه بحث مطرح خواهیم ساخت. مسئله همپوشی تعاریف، زمانی پیچیده‌تر می‌شود که می‌بینیم، آنچه در قالب «استعاره عنادیه» در سنت مطالعات ادب معرفی شده، چیزی جز همان آیرونی یا به بیان زبان‌شناسان، همان «کنایه» نیست.

برحسب سنت، استعاره عنادیه استعاره‌ای است که در آن، جمع مستعارمنه و مستعارله ممکن نباشد، مانند زمانی که به شخص خسیسی بگوییم «عجب آدم دست‌ودل بازی است!»

(عباسپور، ۱۳۸۱: ۸۴). به عبارت دیگر، در سنت مطالعه استعاره، وقتی نتوانیم مشبهه را در معنی مشبه نیز تعبیر کنیم، با استعاره عنادیه روبه‌رویییم. برای روشن‌تر شدن این مطلب می‌توان از نمونه (۸) بهره گرفت:

(۸) ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق

گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر از این (حافظ)

نمونه‌های مشابه آنچه در (۸) آمده در سنت مطالعات ادب به عنوان استعاره عنادیه یا استعاره تهکمی در نظر گرفته شده‌اند، زیرا باور بر این است که وقتی این جمله را در ارتباط با کسی به کار می‌بریم، نمی‌توانیم به این تعبیر برسیم که مخاطب شاعر، هم «عاقل» است و هم «بی‌عقل».

پذیرفتن این استدلال سبب می‌شود تا با تعریف استعاره مشکل پیدا کنیم. در فرایند استعاره، مشبهه با توجه به شباهتی که با مشبه دارد، به جای مشبه کاربرد می‌یابد. حال، اگر قرار باشد، چنین شباهتی وجود نداشته باشد، در اساس شکل‌گیری استعاره تردید می‌شود. تصور کنید من دوستم را با لباس‌هایی نامرتب می‌بینم و جمله «چه شیک‌پوش شدی!» را خطاب به او به کار می‌برم. در چنین شرایطی، نمی‌توانیم این جمله را هم در این معنی تعبیر کنیم که «چه نامرتب و شلخته!» لباس پوشیده‌ای و هم در این معنی که «چه شیک» لباس پوشیده‌ای. این استدلالی است که پژوهشگران سنت ادب در تعریف استعاره عنادیه مطرح کرده‌اند، اما در جریان این فرایند، «مشابهت» که شرط اصلی شکل‌گیری استعاره است به کلی از بین می‌رود و اساساً «وجه شبه» امکان طرح نمی‌یابد. بنابراین، دیگر استعاره‌ای وجود ندارد، یعنی ما با شرایطی روبه‌رویییم که در آن، ارتباط میان جمله اصلی و مفهوم مورد نظر گوینده متقابل است نه مشابه. برای روشن شدن این مطلب می‌توان از نمونه‌های (۹) الف و ب بهره گرفت:

(۹) الف. محبوب مثل سرو بلندقامت است.

ب. یکی درخت گل اندر میان خانه ماست

که سروهای چمن پیش قامتش پستند (سعدی)

نمونه (۹) الف جمله‌ای تشبیهی است که واحدهای آن شامل مشبه (محبوب)، ادات تشبیه (مثل)، مشبهه (سرو) و وجه شبه (بلندقامت) می‌شود. در جمله (۹) ب، با استعاره روبه‌رویییم، زیرا از میان تمامی سازه‌های جمله تشبیهی، مشبهه به دلیل مشابهت با مشبه، جایگزین آن

شده است و شنونده این جمله درمی‌یابد که منظور از «سرو» همان «محبوب» است. این جایگزینی برحسب مشابهت، ویژگی اصلی شکل‌گیری استعاره است.

چنین به نظر می‌رسد که طرح استعاره‌ای به نام استعاره‌ی عنادیه اساساً مغایر با اصل شکل‌گیری استعاره است و مفاهیمی را که در قالب استعاره‌ی عنادیه مطرح شده‌اند باید به عنوان مقوله‌ای دیگر دسته‌بندی کرد. این همان چیزی است که از منظر زبان‌شناسی «کنایه» در نظر گرفته می‌شود. نمونه‌هایی نظیر (۱۰) تا (۱۳) به عمد از زبان خودکار فارسی آورده شده‌اند:

(۱۰) چه آدم باهوشی هستی! ← چه آدم خنگی هستی!

(۱۱) رانندگی‌اش عالیه! ← رانندگی‌اش افتضاحه!

(۱۲) صدای گوش‌نوازی داری! ← صدای گوش‌خراشی داری!

(۱۳) چه بچه‌ی مؤدبی داری! ← چه بچه‌ی ادبی داری!

در تمامی مثال‌های (۱۰) تا (۱۳) با فرایند کنایه روبه‌رویم، یعنی شرایطی که در آن، واحدی زبانی در مفهوم متقابلش به کار رفته است. البته تمامی این نمونه‌ها کنایه را در سطح واژه نشان می‌دهند، به این معنی که کنایه در قالب یک واژه بازنمایی شده است، هرچند تعبیر آن در سطح جمله صورت می‌گیرد و ما در بخش چهارم به این مسئله خواهیم پرداخت. نمونه‌های (۱۰) تا (۱۳) معلوم می‌کنند که چنین شگردی ویژه‌ی زبان ادب نیست و در زبان خودکار و روزمره از بسامد وقوع بالایی برخوردار است.

بازنمایی کنایه در سطح جمله نیز صورت می‌گیرد. این جملات می‌توانند ساده یا غیرساده باشند. اگر شنونده جمله «تیمور بدون اینکه به کارمندان شرکت رشوه بدهد، کارش انجام شد» دریابد که «تیمور به کارمندان شرکت رشوه داد تا کارش انجام شود» در این صورت، کنایه در سطح جمله رخ داده است. نمونه‌های (۱۴) تا (۱۶) نیز از این دست‌اند:

(۱۴) بدون هیچ اصراری اجازه دادند وارد اتاق رئیس بشوم. ← با اصرار زیاد اجازه دادند وارد اتاق رئیس بشوم.

(۱۵) بدون کوچک‌ترین هزینه‌ای مراسم عروسی پسرش را برگزار کرد. ← با صرف هزینه‌های گزافی مراسم عروسی پسرش را برگزار کرد.

(۱۶) اثر میر نخواهم که بماند به جهان / میر خواهم که بود مانده به جای اثر (رودکی)

اثر میر نخواهم که بماند به جهان ← اثر میر خواهم که بماند به جهان

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که «کنایه» در تعریف مورد نظر ما می‌تواند در سطح واژه،

جمله و در سطوح بالاتر از جمله نیز بازنمایی یابد.

نکته دیگر اینکه کنایه را نمی‌توان با «معنی ضمنی» یکسان دانست، آن هم به این دلیل که معنی ضمنی در تقابل با معنی صریح یک مفهوم، با توجه به تداعی‌های عاطفی یا الگوهای فرهنگی یک جامعه زبانی به معنی صریح یک لفظ افزوده می‌شود. به عنوان مثال، واژه «مارمولک» افزون بر معنی صریح، معنی ضمنی «مودی» نیز دارد، یا «شتر» در معنی ضمنی «بی‌توجه و بی‌ملاحظه» یا «پرکینه» به کار می‌رود. «گاو» نیز در فارسی معنی ضمنی «احمق و کودن» دارد و در همین معنی ضمنی، با «خر» در مترادف قرار می‌گیرد. بنابراین، معنی ضمنی با معنی متقابل یک لفظ در دو مقوله متفاوت دسته‌بندی می‌شوند. افزون بر این، همان‌طور که اشاره شد، کنایه با استعاره نیز تفاوت دارد، آن هم از این نظر که در استعاره قرار بر این است که مشبه و مشبه‌به بر حسب «مشابهت»، در قالب وجه‌شبه‌بازنمایی شوند و «مشبه‌به» جایگزین «مشبه» شود. اگر قرار باشد این «مشابهت» از بین برود، دیگر سخن از استعاره اساساً منتفی است. در واقع، ما با فرایندی سروکار داریم که طی آن، لفظی در معنی متقابلش تعبیر می‌شود و ما در ادامه به بررسی چگونگی این تعبیر می‌پردازیم.

۳- دیدگاه ادراکی

دیدگاه ادراکی، طرح معرفی‌شده کورش صفوی است که به‌طور کلی از آن با عنوان معنی‌شناسی ادراکی یاد می‌شود. بر مبنای این دیدگاه، مطالعه معنی با «درک انسان» به کمک حواسش آغاز می‌شود و به همین دلیل نیز «ادراکی» نام گرفته است. در معنی‌شناسی ادراکی، «درک» از طریق «استنتاج» به مرحله‌ای راه پیدا می‌کند که «تعبیر» نامیده شده است. این دیدگاه از منظر بیان‌شناسی به مطالعه معنی می‌پردازد و نوعی معنی‌شناسی جمله‌بنیاد محسوب می‌شود. به همین دلیل نیز از سنت مطالعه معنی بر حسب واژه فاصله می‌گیرد و به آرای فیلسوفانی نظیر کریپکی^۱ و کواین^۲ گرایش می‌یابد (گندمکار، ۱۳۹۹). دیدگاه حاضر بر مبنای اصولی مطرح شده است که آگاهی از آنها برای روشن شدن چگونگی تعبیر و به‌طور خاص، تعبیر کنایه ضروری به نظر می‌رسد. به همین دلیل در ادامه، هر یک از این اصول را در قالب چند زیربخش مطرح می‌سازیم تا گام‌به‌گام شیوه درک و تعبیر انسان را دریابیم.

۳-۱- درک

«درک» از طریق حواس پنجگانه صورت می‌گیرد و از آنجا که اندام‌های حسی هر گونه زیستی به لحاظ کیفی و کمی، ویژه آن گونه است، اساساً انسان محکوم به درک انسانی است؛ به این

1. S. A. Kripke

2. W. V. O. Quine

معنی که انسان صرفاً در قالب امکانات و محدودیت‌های زیستی می‌تواند به «درک» برسد. این درک از طریق حواس پنجگانه صورت می‌گیرد و می‌توان آن را در قالب «اطلاعات برگرفته از حواس» تعریف کرد. در چنین شرایطی، «تعبیر» عبارت است از «استنتاج اطلاعات حسی». چنین درکی در چارچوب واحدی صورت می‌گیرد که دستوریان آن را «جمله» می‌نامند. اگر هر یک از اطلاعات حسی‌ای را که به کمک حواس پنجگانه کسب می‌کنیم، یک p در نظر بگیریم، این p به صورت q تعبیر می‌شود و رابطه‌ای شرطی میان این دو برقرار می‌گردد که به صورت گزاره شرطی $p \rightarrow q$ نمایش داده می‌شود. این گزاره شرطی می‌تواند مقدمه‌ای برای استنتاج بعدی باشد. به این ترتیب، اگر ابتدا $p \rightarrow q$ را تعبیر کنیم و سپس $q \rightarrow r$ را تعبیر کنیم، می‌توانیم به تعبیر $p \rightarrow r$ برسیم (صفوی، ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۳؛ ۱۳۹۶). به عنوان مثال، اگر من از درخت پایین بپریم [$p =$] و سرم بشکند [$q =$] گزاره $p \rightarrow q$ شکل گرفته‌است. حال، اگر ببینم که از محل شکستگی خون می‌چکد [$r =$] به این نتیجه می‌رسم که اگر از درخت پایین بپریم، سرم خونریزی می‌کند؛ یعنی $p \rightarrow r$. این قاعده در زمره قواعد استنتاجی در منطق است (ضیاء‌موحد، ۱۳۶۸: ۱۱-۱۲) که تحت عنوان قیاس منطقی فرضی^۱ یا استنتاج فرضی نامیده می‌شود و به صورت (۱۷) نشان داده می‌شود (جان سعید^۲، ۲۰۱۶: ۹۱):

$$\begin{array}{r} p \rightarrow q \quad (17) \\ q \rightarrow r \\ \hline p \rightarrow r \end{array}$$

نمونه دیگر می‌تواند این باشد که اگر من دستم را به اتوی داغ بچسبانم و دریابم که دستم می‌سوزد، گزاره شرطی $p \rightarrow q$ شکل می‌گیرد؛ حال، اگر ببینم که جای سوختگی دستم تاول زده‌است، به این نتیجه می‌رسم که اگر دستم به اتوی داغ بخورد تاول می‌زند. به این ترتیب، انسان می‌تواند آنچه را درک کرده‌است، استنتاج کند، و با این استنتاج به تعبیر دست یابد.

۳-۲- حذف و کاهش

یکی از فرایندهایی که در بخش اعظم جملات سخنگویان زبان در گفت‌وگوهای روزمره به چشم می‌خورد، «کاهش» است. فرایند کاهش در سنت مطالعات ادب گاه با فرایند دیگری به نام «حذف» خلط شده‌است. در جریان فرایند «حذف» واحد یا واحدهایی از جمله کنار

1. hypothetical syllogism
2. John Saeed

گذاشته می‌شوند و تعبیر جملات زبان با اختلال روبه‌رو می‌شود. در چنین شرایطی، یا معنی جمله مخدوش می‌شود یا از ابهام معنایی برخوردار می‌گردد (صفوی، ۱۳۹۱: ۴۹۲-۵۰۴). نمونه‌های (۱۸) تا (۲۱) این فرایند را نشان می‌دهند:

(۱۸) من مینا را بیشتر از تو دوست دارم.

جمله (۱۸) را می‌توان به دو صورت (۱۹) و (۲۰) تعبیر کرد:

(۱۹) من مینا را بیشتر از [آن حدی که] تو [را دوست دارم] دوست دارم.

(۲۰) من مینا را بیشتر از [آن حدی که] تو [مینا را دوست داری] دوست دارم.

علت بروز چنین ابهامی، حذف واحدهایی است که در هر یک از نمونه‌های (۱۹) و (۲۰) درون گیومه قرار گرفته‌اند. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در صورتی که این واحدها در جمله باقی می‌مانند، چنین ابهامی به وجود نمی‌آید. مثال‌های (۲۱) و (۲۲) نیز نمونه‌هایی از رخداد حذف‌اند:

(۲۱) تعقیب پدرم به نتیجه نرسید.

(۲۲) آن یکی شیری ست کادم می‌خورد و آن یکی شیری ست کادم می‌خورد

(منسوب به مولوی)

در نمونه (۲۱) به دلیل حذف فعل هم‌کردی، برای مخاطب مشخص نمی‌شود که «پدرم» کسی را تعقیب می‌کرده‌است و این کارش بی‌نتیجه بوده‌است، یا کسی «پدرم» را تعقیب می‌کرده‌است و این کار به نتیجه نرسیده‌است. در چنین شرایطی، فرایند «حذف» به ابهام منجر شده‌است.

در نمونه (۲۲)، حذف «را»، خواه در مصراع اول و خواه در مصراع دوم، سبب می‌گردد تا مخاطب نتواند به تعبیر «شیر» برسد، زیرا اگر برای نمونه، در یکی از مصراع‌ها ما با «کادم را می‌خورد» مواجه می‌شدیم، به این تعبیر می‌رسیدیم که «شیر» باید همان حیوان درنده باشد. در جریان فرایند کاهش، ما با حذف واحدها روبه‌رو نیستیم، یعنی معنی جمله مخدوش نمی‌شود و تعبیر به درستی رخ می‌دهد، آن هم به این دلیل که واحدهای موجود در جمله بر حسب انتقال معنایی می‌توانند معنی واحدهای کاهش‌یافته از جمله را نیز بازنمایی کنند. مثال‌های (۲۳) تا (۲۸) نمونه‌هایی از وقوع کاهش در جمله‌اند:

(۲۳) نسترن از مسافرت برگشت و [نسترن] به ملاقات پدرش رفت.

(۲۴) [تو] بیا در بز نیم [و بعد] فرار کنیم!

(۲۵) خانه جدید مباح [باشد].

(۲۶) [شیشه] عینکش دودی است.

(۲۷) حاجی به ره [خانه] کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب خانه (مولوی)

(۲۸) بدان آهن [تیشه از جنس آهن] که او سنگ آزمون کرد تواند بیستون را بی‌ستون کرد (نظامی)

در نمونه‌های (۲۳) تا (۲۸) واحدهایی که درون قلاب قرار گرفته‌اند، در واقع از جمله کاهش یافته‌اند، اما شنونده این جملات می‌تواند تعبیر درستی از آنها داشته باشد و این امر با تکیه بر سه منبع رخ می‌دهد؛ گاه با توجه به جملاتی که تولید شده‌اند، گاه براساس موقعیتی که جمله در آن تولید شده‌است و گاه نیز با استفاده از اطلاعاتی که از پیش در حافظه شنونده ثبت و ذخیره شده‌است. چگونگی این تعبیر در زیربخش بعدی بررسی می‌شود.

۳-۳- بافت‌های ادراکی

با توجه به آنچه در زیربخش ۱-۳ گفتیم، انسان همه چیز را در قالب جمله درک می‌کند. بر این اساس، ما در هر موقعیتی قرار بگیریم، مجموعه‌ای اطلاعات را به کمک حواس پنجگانه‌مان درک می‌کنیم. اساساً در معنی‌شناسی ادراکی، «تعبیر» از طریق ترکیب جمله‌هایی از سه بافت مختلف صورت می‌گیرد. نمونه (۲۹) را در نظر بگیرید:

(۲۹) من زرد را ترجیح می‌دهم.

جمله (۲۹) یک «بافت زبانی» به حساب می‌آید که در آن مجموعه‌ای از واژه‌ها در کنار هم قرار گرفته‌اند و پیامی را تولید کرده‌اند. این جمله در موقعیت و فضای تولید شده‌است که مجموعه وسیعی از جملات دیگر را نیز در اختیارمان قرار می‌دهد. تصور کنید که این جمله در یک رستوران تولید شده‌است. موقعیتی که در آن قرار گرفته‌ایم سبب می‌شود تا جملات دیگری را هم درک کنیم، مانند این که «اینجا انواع غذاها طبخ می‌شود»، «غذاهای این رستوران ایرانی است»، «فهرست غذاها روی هر میز قرار گرفته‌است»، «افرادی با لباس یکدست و تمیز غذاها را بر روی میزها قرار می‌دهند»، «یخچال رستوران پر از انواع نوشابه است»، «نوشابه‌ها در رنگ‌های مشکی و زرد موجود است»، «چند نفر در رستوران مشغول غذا خوردن‌اند» و صدها جمله گوناگون دیگر. تعداد زیادی از این قبیل جملات ناکارآمدند؛ یعنی برای تعبیر جمله (۲۹) و درک واحد کاهش‌یافته از آن کارایی ندارند، اما برخی از آنها به ما کمک می‌کنند که دریابیم واحد کاهش‌یافته از جمله (۲۹) «نوشابه» است.

افزون بر بافتی که در قالب جمله و به صورت زبانی تولید می‌شود و بافتی که متشکل از جملات متعددی است و از طریق موقعیتی در اختیارمان قرار می‌گیرد که در آن قرار گرفته‌ایم، مجموعه وسیعی از جملات هم هستند که پیش‌تر با حواس آنها را درک کرده‌ایم و در مغزمان ثبت و ذخیره شده‌اند. به این ترتیب می‌توانیم قائل به وجود سه نوع بافت ادراکی باشیم که عبارت‌اند از بافت زبانی که بافت A نامیده می‌شود؛ بافت غیرزبانی که به موقعیت تولید بافت زبانی اشاره دارد و بافت B نامیده می‌شود؛ و مجموعه‌ای از جملات ثبت‌شده در حافظه‌مان که بافت C را شکل می‌دهند. بافت C بسیار گسترده است و تمامی دانش ما را نسبت به جهان خارج شامل می‌شود و به این دلیل که در طول زندگی هر فرد و به تدریج به ثبت می‌رسد، از فردی به فرد دیگر تفاوت دارد و دائماً در حال گسترش و تغییر است. برخی از اطلاعات بافت C بین همه ما انسان‌ها مشترک است، مثلاً اینکه وقتی تشنه می‌شویم باید آب بخوریم یا اینکه آب در صد درجه می‌جوشد یا اینکه ما روی کره زمین زندگی می‌کنیم، اما برخی از اطلاعات در حافظه تمامی انسان‌ها به ثبت نرسیده‌است، مانند اینکه سرعت نور سیصدهزار کیلومتر بر ثانیه است یا اینکه طول موج رنگ زرد چقدر است یا منظور از تکواژ اشتقاقی در زبان چیست. در واقع، فقط متخصصان در هر زمینه می‌توانند اطلاعاتی از این دست داشته باشند، یعنی بافت C آنها حاوی چنین اطلاعاتی است. اطلاعات بافت C می‌تواند میان چند نفر یا میان دو نفر مشترک باشد یا اساساً کاملاً فردی باشد (صفوی، ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۱؛ ۱۳۹۳؛ ۱۳۹۵؛ ۱۳۹۶). وقتی من و مادرم در مورد همسایه‌مان اطلاعاتی را به حافظه سپرده باشیم، این اطلاعات میان ما دو نفر مشترک است و میلیون‌ها انسان دیگر از آن بی‌خبرند. تابلوی روی دیوار اتاقم مرا به یاد خاطره‌ای می‌اندازد که فقط خودم از آن آگاهم و در بافت C من وجود دارد و کاملاً فردی است. به این ترتیب، ما با تکیه بر اطلاعات موجود در سه بافت A، B و C دست به تعبیر می‌زنیم. هر یک از این بافت‌ها در بردارنده مجموعه‌ای از جملات‌اند که می‌توان به شکل زیر نشان داد (صفوی، ۱۳۹۶: ۴۵):

$$A = \{a_1, a_2, \dots, a_n\}$$

$$B = \{b_1, b_2, \dots, b_n\}$$

$$C = \{c_1, c_2, \dots, c_3\}$$

نکته اینجاست که جملات بافت A همواره برای رسیدن به هدفی تولید می‌شوند؛ این هدف می‌تواند از هر نوعی باشد، اعم از جمله‌ای برای دادن خبر، بیان عواطف و احساسات، امر کردن و غیره. به این ترتیب، در ارتباطی کلامی میان فرستنده و گیرنده پیام زبانی، این فقط بافت A یعنی بافت زبانی است که میان این دو نفر (فرستنده و گیرنده) مشترک و یکسان است، بافت B

می‌تواند مشترک و یکسان یا متفاوت باشد و بافت C قطعاً متفاوت است. به همین دلیل است که یک پیام زبانی، هیچ‌گاه نمی‌تواند دقیقاً به شکل واحد و مشخصی تعبیر شود.

۴- تعبیر کنایه

با توجه به آنچه در زیربخش ۳-۳ گفته شد، هدف از تولید بافت A در قالب کنایه این است که گیرنده پیام، آن را در معنی متقابلش تعبیر کند. نمونه‌های (۳۰) تا (۳۵) را در نظر بگیرید: (۳۰) برو اون طرف، این باتری قلمی رد بشه. ← برو اون طرف، این آدم چاق و هیکلی رد بشه.

(۳۱) من و این همه خوشبختی محاله! ← من خیلی بدبختم!

(۳۲) با این صدای خوش، چرا خواننده نشدی؟ ← صدایت خیلی بد است!

(۳۳) تو چقدر مُخی، ندزدنت! ← تو چقدر خنگی!

(۳۴) آن که به ما دلشده دشنام داد خانه احسان وی آباد باد (دره نجفی)

خانه احسان ← کم‌لطفی

(۳۵) کمتر رگ‌به‌رگ نشه این قدر کار کردی؟ ← اصلاً کاری نکردی!

تعبیر این قبیل جملات که از کاربرد فراوانی نیز در گفت‌وگوهای روزمره سخنگویان برخوردارند، با توجه به بافت‌های ادراکی قابل بررسی است. بافت موقعیتی یا همان بافت B در تعبیر کنایه نقش مهمی ایفا می‌کند. برای نمونه، اگر من و شما در حال قدم زدن در پیاده‌روی خیابان باشیم و همزمان با نزدیک شدن فردی از روبه‌رو، من جمله (۳۰) را تولید کنم، شما به کمک اطلاعاتی که از طریق بافت موقعیتی به دست می‌آورید، درمی‌یابید که این جمله را باید وارونه تعبیر کنید، زیرا شخصی را می‌بینید که چاق است و به سختی می‌تواند از کنار ما عبور کند. افزون بر این نوع اطلاعات، موارد دیگری هم می‌توانند از طریق بافت موقعیتی به شما کمک کنند تا جمله مرا به درستی تعبیر کنید. اگر من به هنگام تولید جمله (۳۰) به شما چشمک بزنم یا با حرکات چشم و ابرو نشان دهم که جمله‌ام کمی شیطنت‌آمیز است، یا با لبخند این جمله را ادا کنم، می‌توانید دریابید که از آنچه گفته‌ام، منظور دیگری دارم.

حال، اگر قرار باشد ما صرفاً با بافت زبانی یا بافت A سروکار داشته باشیم، شرایط کمی متفاوت خواهد بود، آن هم به این دلیل که تنها با جمله‌ای سروکار داریم که نمی‌تواند به همراهش اطلاعات دیداری یا چشمک و حرکات صورت و لبخند را داشته باشد. در چنین

شرایطی، جملات قبل و بعد از جمله مورد نظرمان، و اطلاعات بافت C می‌تواند راهگشا باشد. نمونه‌های (۳۶) تا (۳۹) را در نظر بگیرید:

(۳۶) صدایش واقعاً گوش‌نواز بود، همه تماشاچی‌ها یکی‌یکی سالن رو ترک کردند!

(۳۷) دخترش واقعاً بانزاکت بود، وسط دعوا هرچی از دهنش دراومد گفت!

(۳۸) چه رئیس بآبهتی دارید، هیچ‌کس برای حرف‌هاش تره هم خرد نکرد!

(۳۹)

الحق امنای مال ایتام هم چون تو حلال‌زاده باید
هرگز زن و مرد کفر و اسلام نفسی از تو پلیدتر نزاید
(سعدی)

زمانی که نمونه‌هایی نظیر (۳۶) تا (۳۹) به شکل نوشتاری در اختیارمان قرار می‌گیرند، امکاناتی که در تعبیر جملات (۳۰) تا (۳۶) در اختیارمان بود، وجود ندارند. در چنین شرایطی، مجموعه بافت A و بافت C می‌توانند به کمک ما بیایند. به عنوان مثال، با شنیدن بخش نخست جمله (۳۶)، یعنی «صدایش واقعاً گوش‌نواز بود» انتظار داریم که تماشاچی‌ها تا پایان اجرا سالن را ترک نکنند، آن هم به این دلیل که بر حسب اطلاعات بافت C می‌دانیم که وقتی صدایی گوش‌نواز باشد، انسان دوست دارد آن را بشنود و وقتی گوش‌خراش و ناخوشایند باشد، ترجیح می‌دهد هرچه سریع‌تر آن محیط را ترک کند تا صدا را نشنود. در چنین شرایطی، با شنیدن ادامه جمله درمی‌یابیم که بخش نخست را باید در معنی مخالف تعبیر کنیم. در مورد نمونه (۳۷) نیز به همین ترتیب، ما از قبل در بافت C جملاتی از این دست را ذخیره کرده‌ایم که «فرد بانزاکت مراقب صحبت کردنش است». از آنجاکه این جمله یا جملاتی شبیه به این در تناقض با جمله (۳۷) قرار می‌گیرد، به این تعبیر می‌رسیم که جمله موردنظر کنایه است و در معنی متقابلش به کار رفته‌است.

در نمونه (۳۹)، مخاطب تا زمانی که به بیت دوم نرسد، در نمی‌یابد که «حلال‌زاده» در بیت نخست، در مفهوم «حرام‌زاده» امکان تعبیر می‌یابد.

نکته مهم در تعبیر کنایه این است که ما خواه جمله‌ای مثبت را به شکل منفی تعبیر کنیم و خواه از جمله‌ای منفی به تعبیر جمله‌ای مثبت برسیم، در هر صورت ظاهراً همه ما جمله‌ای را در بافت C از قبل ذخیره کرده‌ایم که براساس آن، «هر جمله‌ای را می‌توان به صورت متناقض آن تعبیر کرد»؛ یعنی هر جمله می‌تواند تعبیری وارونه داشته باشد و این بافت زبانی، موقعیتی یا هر دو آنهاست که تعیین می‌کند در چه صورتی باید جمله را در شکل

وارونه یا متناقض تعبیر کنیم. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه چنین اطلاعاتی در بافت C ما ذخیره شده‌است. ما بارها در طول زندگی در موقعیت‌هایی قرار گرفته‌ایم که آنچه انتظار داشته‌ایم رخ دهد، اتفاق نیفتاده و عکس آن وقوع یافته‌است. به عنوان مثال، شاهد مراسم پرشکوه ازدواجی بوده‌ایم که چند هفته بعد به جدایی انجامیده است، یا آسمان تیره و ابری را دیده‌ایم و انتظار باران داشته‌ایم، اما قطره‌ای باران نباریده‌است. در چنین شرایطی، می‌توان قاعده (۴۰) را مورد نظر قرار داد:

$$\begin{array}{r} p \rightarrow q \quad (40) \\ q \rightarrow \square p \\ \hline p \rightarrow \square p \end{array}$$

هر یک از ما تجربه‌هایی این‌چنینی داشته‌ایم که سبب شده‌اند به این باور برسیم، رخدادها همواره طبق عادت و انتظار ما پیش نمی‌روند و می‌توانند به تجربه عکس برسند. این اطلاع، اصلی‌ترین نکته‌ای است که در تعبیر کنایه از آن بهره می‌بریم.

۵- نتیجه‌گیری

کنایه نه تنها به عنوان صنعتی ادبی همواره مورد توجه متخصصان فن بلاغت بوده، بلکه به‌عنوان یکی از فرایندهای پرکاربرد در گفت‌وگوهای روزمره سخنگویان زبان از منظر زبان‌شناسی نیز اهمیت دارد. نگاهی به پیشینه مطالعه کنایه نشان می‌دهد که این فرایند از یک سو با مجاز و استعاره و از سوی دیگر با معنی ضمنی خلط شده‌است. افزون‌بر این، آنچه در زبان‌شناسی «کنایه» نامیده می‌شود، تحت عنوان «آیرونی» در سنت بلاغت معرفی شده‌است. بررسی داده‌های متعدد گویای آن است که «کنایه» یعنی شرایطی که در آن، لفظی در معنی عکس خود به کار می‌رود، نمی‌تواند نوعی مجاز یا به عبارت دقیق‌تر، مجاز به علاقه تضاد باشد، آن هم به این دلیل که در فرایند مجاز، با نوعی کاهش روبه‌رویم، ولی در کنایه کاهش در جمله رخ نمی‌دهد. کنایه نمی‌تواند استعاره یا به عبارت دقیق‌تر استعاره عنادیه یا استعاره تهکمی قلمداد شود، زیرا فرایند «استعاره» بر حسب مشابهتی میان مشبه و مشبه‌به شکل می‌گیرد، اما در کنایه شاهد تناقض هستیم و نه مشابهت. کنایه نمی‌تواند معنی ضمنی باشد، زیرا معنی ضمنی همسو با معنی صریح امکان طرح می‌یابد و نه در تناقض با آن. به این ترتیب، کنایه فرایندی است که باید به طور مستقل مطرح و بررسی شود. بررسی چگونگی تعبیر کنایه از منظری ادراکی نیز نشان می‌دهد که افزون‌بر عملکرد لایه‌های بافتی A، B و C

در تعبیر کنایه، به طور خاص اطلاعات بافت C حائز اهمیت می‌نماید. ما از پیش جمله‌ای نظیر این را در حافظه‌مان ثبت کرده‌ایم که «هر جمله‌ای را می‌توان به صورت متناقض آن تعبیر کرد». وجود چنین جمله‌ای در بافت C به ما کمک می‌کند تا با توجه به شرایطی که در آن قرار گرفته‌ایم، بتوانیم جمله‌ای را در معنی وارونه یا متناقضش تعبیر کنیم؛ خواه این کنایه از معنی مثبت به معنی منفی امکان تعبیر بیابد و خواه از معنی منفی به معنی مثبت.

منابع

- ذوالفقاری، ح. ۱۳۸۷. «تفاوت کنایه با ضرب‌المثل»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش. ۱۰: ۱۰۹-۱۳۳. رجائی، م.خ. ۱۳۵۳. *معالم‌البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع*. شیراز: دانشگاه شیراز. شمیسا، س. ۱۳۷۰. بیان، تهران: فردوس و مجید. شمیسا، س. ۱۳۷۴. بیان و معانی. تهران: فردوس. صفوی، ک. ۱۳۸۹. سرگردان در فلسفه ادبیات. تهران: انجمن شاعران ایران. صفوی، ک. ۱۳۹۱. «حذف یا کاهش» در نوشته‌های پراکنده (دفتر اول؛ معنی‌شناسی)، تهران: انتشارات علمی. صفوی، ک. ۱۳۹۳. آشنایی با نشانه‌شناسی ادبیات، تهران: انتشارات علمی. صفوی، ک. ۱۳۹۵. فرهنگ توصیفی مطالعات ادبی، تهران: انتشارات علمی. صفوی، ک. ۱۳۹۶. تعبیر متن، تهران: انتشارات علمی. عباسپور، ه. ۱۳۸۱. «کنایه» در فرهنگنامه ادبی فارسی؛ گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی (دانشنامه ادب فارسی (۲)). به سرپرستی ح. انوشه. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۱۱۶۴-۱۱۶۵.
- عباسپور، ه. ۱۳۸۱. «آیرونی» در فرهنگنامه ادبی فارسی؛ گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی (دانشنامه ادب فارسی (۲)). به سرپرستی ح. انوشه. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۸۴.
- کزازی، م. ۱۳۷۳. بدیع، تهران: ماد. گندمکار، ر. ۱۳۹۹. فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی، تهران: علمی. موحد، ض. ۱۳۶۸. درآمدی به منطق جدید، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. وحیدیان کامیار، ت. ۱۳۷۵. «کنایه، نقاشی زبان»، نامه فرهنگستان، ش. ۸: ۵۵-۶۹.
- Saeed, J. 2016. *Semantics* (4th ed.). Oxford: Blackwell.

Interpretation of Irony in Persian based on a Perceptual Perspective

Raheleh Gandomkar¹

Received: 2020/11/08

Accepted: 2021/09/28

Abstract

Irony in the tradition of studying rhetoric refers to a word that has two meanings and the audience realizes its implicit meaning according to the circumstances. A look at the background of the study of irony shows that this device, which today is no longer limited to the field of literature and is generally used in everyday conversations of speakers, has always been confused with other processes such as metaphor, metonymy, implication, and so on. The present article, while referring to these overlaps, seeks to provide a clear and independent definition of irony, and, in particular, tries to provide an analytic-descriptive perspective with the help of various data from the in-context everyday sentences of Persian speakers. The perceptual approach lets us examine how irony is understood and interpreted. This study shows that speakers interpret irony by relying on perceptual context information, whether linguistic context (context A), situational context (context B) or pre-existing information in memory (context C). In the meantime, the existence of specific information in context C plays a major role, according to which, each sentence can be interpreted in its contradictory meaning.

Keywords: Irony, Perceptual Perspective, Perceptual Context, Semantic Interpretation

1. Introduction

In the tradition of studying rhetoric, "irony" is presented in the form of two concepts: One is in the general sense - according to which a speech is ironic

1. Assistant Professor of Linguistics, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. * Email: r.gandomkar@atu.ac.ir

when it has two meanings, and the audience realizes its implicit meaning according to its explicit meaning - and the other carries a technical sense. A review of studies in the field of Persian literature shows that this widely used technique in the everyday conversations of language speakers has been confused with other concepts and processes, and finally, the overlaps have prevented the definition from being clear, precise and independent, so that "irony" can be distinguished from implicit meaning, metonymy, metaphor and other linguistic devices and meanings. The present article first tries to outline these overlaps and depict the inaccurate border of "irony" in the tradition of Persian literary studies and while examining this process in the field of linguistics and especially semantics, give a clear definition of it. In the next step, it will examine the interpretation of "irony" from a perceptual perspective to find out how this process can be interpreted by Persian speakers.

2. Theoretical Framework

Perceptual perspective is a design introduced by Koorosh Safavi, which is generally referred to as Perceptual Semantics. According to this view, the study of meaning begins with "human perception" with the help of his senses, and for this reason, it is called "perceptual". In Perceptual Semantics, "perception" through "inference" leads to a stage called "interpretation". This view studies meaning based on onomasiology and is a kind of sentence-based semantics. For this reason, it distances itself from the tradition of studying meaning in terms of words and tends toward the views of philosophers such as Kripke and Quine. If we consider each of the sensory information we obtain with the help of the five senses as a p, this p is interpreted as q, and a conditional relationship is established between the two, which is a conditional proposition displayed as $p \rightarrow q$. This conditional proposition can be a prelude to the next inference. Thus, if we first interpret $p \rightarrow q$ and then $q \rightarrow r$, we can reach the interpretation of $p \rightarrow r$.

3. Methodology

The present study has been conducted within the framework of a perceptual approach in the form of a library and descriptive-analytical, relying on various data from spoken Persian.

4. Results and Discussion

Examining how to interpret irony from a perceptual perspective shows that, in addition to the function of the contextual layers A, B and C in the

interpretation of the irony, the information of context C is particularly important. The situational context, or context B, plays an important role in interpreting irony. For example, if you and I are walking down the street, and, while someone approaches, I produce the sentence, "Go to that side and let this pencil pass," you understand through the situational context that you have to interpret the sentence invertedly, because you see someone who is fat and can hardly pass between us. In addition to this type of information, there are other things that can help you interpret my sentence correctly through situational context. If I wink at you while producing this sentence, make movements with my eyes and eyebrows that my sentence is a little mischievous, or say that sentence with a smile, you can understand that I mean something else from what I have said. Now, if we were to deal only with linguistic context or context A, the situation would be a little different, because we are only dealing with a sentence that cannot be accompanied by visual information, blinking, facial gestures or a smile. In such cases, the sentences before and after our intended sentence as well as the information of context C can be helpful.

In the interpretation of irony, we have already recorded in our memory a sentence like this that "every sentence can be interpreted in a contradictory way". The presence of such a sentence in context C helps us interpret a sentence in its inverted or contradictory sense based on the circumstances in which we find ourselves, whether it is interpreted from a positive meaning to a negative meaning or vice versa; that is to say each sentence can have an inverted interpretation, and it is the linguistic context, situation, or both that determines how we should interpret the sentence in an inverted or contradictory form.

5. Conclusions & Suggestions

Examination of various data shows that "irony", that is the circumstances in which a word is used in a reverse meaning, cannot be a kind of metonymy, because in the metonymy, we encounter a kind of reduction, whereas in irony, there is no reduction in the sentence. Irony cannot be considered a metaphor, because the process of "metaphor" is formed based on a similarity between the tenor and the vehicle but in irony, we see contradiction and not similarity. Irony cannot be an implicit meaning because implicit meaning can be plotted in line with the explicit meaning and not in contradiction with it. Thus, irony is a process that must be addressed and examined independently.

Select Bibliography

- Gandomkar, R. 2020. *Descriptive Dictionary of Semantics*. Tehran: Elmi Publications. [In Persian]
- Saeed, J. 2016. *Semantics* (4th ed.). Oxford: Blackwell.
- Safavi, K. 2010. *Wandering in the Philosophy of Literature*. Tehran: Iranian Poets Association. [In Persian]
- Safavi, K. 2014. *An Introduction to the Semiotics of Literature*. Tehran: Elmi Publications. [In Persian]
- Safavi, K. 2017. *Text Interpretation*. Tehran: Elmi Publications. [In Persian]